



تحلیل انتقادی گفتمان نشریات دانشجویی پیرامون قومیت

(نمونه‌ی موردی: نشریه‌ی دانشجویی خاک)

مسعود بیننده*

چکیده

این مطلب با بهره‌گیری از روش تحلیل انتقادی گفتمان به بررسی نحوه‌ی بازنمایی پدیده‌ی قومیت توسط نشریات دانشجویی و واکاوی گفتمانی این تصاویر برساخته و بازنمایی شده می‌پردازد. توصیف متون تولید شده در زمینه‌ی قومیت در قالب بررسی واژگان، اصطلاحات، دانش‌ها و رمزهای زبانی پیگیری شده و تفسیر متون مزبور نیز بر اساس تحلیل ارتباط دانش زمینه‌ای متون با پیش‌فرض‌های برگرفته از آن‌ها در فرایند تفسیر مشارکین گفتمان و ابراز کنش‌های گفتمانی و همچنین تحلیل بینامتنی متون انجام می‌پذیرد. گفتمان‌های برساخته با استفاده از ابزارهای زبانی و رسانه‌ای به بازتولید قدرت و اعمال آن یاری رسانده در تعیین رفتارهای کنشگران و ساماندهی تفسیر مشارکین در گفتمان نقش اساسی را بر عهده دارند. این مطلب به بررسی سازوکار برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی توسط نظم گفتمان حاکم بر نشریه دانشجویی خاک پیرامون مسأله قومیت در ایران می‌پردازد. در این مطلب به مرحله‌ی تبیین متون که هم‌پیوندی گفتمان را با سازوکارهای قدرت و بافت زمینه‌ای آن اعم از ساختاری و نهادی را بررسی می‌نماید پرداخته نشده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هدف عمده‌ی پژوهش، بررسی نحوه‌ی بازنمایی قومیت به وسیله مطبوعات و تحلیل انتقادی گفتمان فرایند برساختن مسأله قومیت، چگونگی تولید و ارائه آن به عنوان یک واقعیت ویژه می‌باشد. رسانه علاوه بر بازنمایی امور مربوط به جهان واقع به ساخت و شکل‌دهی چنین اموری پرداخته لذا علاوه بر تأثیرپذیری به تعیین و تأثیرگذاری نیز می‌پردازد. در این زمینه رسانه‌های مرتبط به بازنمایی و شکل‌دهی به انواع گفتمان‌های قومی پرداخته و قومیت را به عنوان یک مسأله تعریف و پردازش نموده و بر کردار اجتماعی کنش‌گران قومی و نیروهای اجتماعی و سیاسی مرتبط با این کنش‌گران تأثیر می‌گذارند. رسانه و گفتمان برساخته آن به زعم «بندیکت اندرسون» یکی از عوامل مهم شکل‌دهی به ناسیونالیسم در دوران مدرن بوده است. و در نهایت بقول جعفر شیخ الاسلامی تمامی آنچه ما در مورد ملت‌ها می‌دانیم به گونه‌ای از طریق رسانه به ما رسیده است. تحقیق زیر به تحلیل انتقادی گفتمان نشریه دانشجویی خاک پیرامون قومیت می‌پردازد.

مباحث نظری

در این تحقیق از نظریه‌های مرتبط با تحلیل انتقادی گفتمان به گونه‌ای ترکیبی و انتخابی استفاده شده است. در تحلیل گفتمان زبان‌شناسی ساخت‌گرا، تحلیل زبان در سطحی بالاتر از سطح واژگان و جمله‌بکار گرفته شد. تحلیل ساخت زبان به تحلیل مجموعه‌ای از جملات می‌پردازد که دارای ارتباطی ساختاری با هم هستند و علی‌رغم پراکندگی دارای هسته‌ای واحد می‌باشند. «تحلیل‌های ساختاری برچگونگی کارکرد واحدی مختلف در ارتباط با یکدیگر متمرکزند». (به نقل از سلطانی، ۱۳۸۴، ۲۸)

مشکلات این نوع تحلیل زبانی که شامل عدم توجه به بافت به کارگیری زبان بود راه را برای ظهور دومین پارادایم زبان‌شناسی هموار نمود. در دیدگاه نقش‌گرایانه زبان همچون زبان به هنگام کاربرد تعریف می‌شود و لذا تحلیل گفتمان تحلیل جنبه‌های کاربرد زبان می‌باشد.

«به این ترتیب، تعاریف نقش‌گرایان گفتمان رابطه‌ای دو جانبه بین زبان و بافت را مفروض می‌داند، منظور از بافت در اینجا، شرایط و محیطی است که زبان مورد مطالعه در آن به کار رفته است، مانند محیط کلاس درس، محل کار و روابط اداری، رسمی، یا غیررسمی طرفین گفت‌وگو و غیره». (همان، ۳۰)

وجه تشابه دو دیدگاه ساخت‌گرا و نقش‌گرا در بیان این واقعیت است که زبان سطح و مقیاسی بالاتر از گفتمان را در بردارد اما عمده‌ی وجه اختلاف آن‌ها به این مسأله بر می‌گردد که دیدگاه نقش‌گرایانه زبان را در بافت مطالعه نموده و بافت در زبان را به معنای محیط و شرایطی که زبان در آن به کار گرفته می‌شود تحلیل می‌نماید. محدودیت‌ها و ناکارآمدی‌های نگرش‌های مزبور در تحلیل متن و جنبه‌های مختلف آن،

تحلیل گران گفتمان را به سمت ارائه انتقادی اساسی و ابداع پارادایم های نوینی سوق داد. لذا رویکرد انتقادی نوینی در تحلیل گفتمان سر بر آورد که به مفاهیم جدیدی از قبیل انتقاد، قدرت و ایدئولوژی پرداخته و گفتمان را همچون کنش اجتماعی زبان در نظر گرفت. تحلیل انتقادی گفتمان بر آن است که از سطح توصیف فراتر رفته و به تبیین دست یابد لذا نابرابری ها و انحرافات را که در زبان خلق می شود با عوامل گسترده تر اجتماعی و سیاسی پیوند داده می شود. (آقاگل زاده، ۸۵)

«با این حال، یکی از مهمترین وجوه تمایز تحلیل انتقادی گفتمان و دو نگرش دیگر در این است که تحلیل انتقادی گفتمان بر اساس دیدگاه سازنده گرایی اجتماعی (Social Constructivism) شکل گرفته است سازنده گرایی اجتماعی مبتنی بر این تفکر است که شیوه ای صحبت کردن منعکس کننده ی جهان مان، هویت های مان، و روابط اجتماعی مان به صورت خنثی نیست، بلکه نقش فعال در خلق و تغییر آن ها دارد». (همان، ۳۶)

بیشتر رویکردهای تحلیل گفتمانی، گفتمان را احکام تحت تسلط زبان به شمار می آورند و لذا گفتمان را زیرمجموعه زبان و کوچکتر از آن در نظر می گیرند. اما از نظر فوکو (دوره ی تبارشناسی) و لاکلاو و موفه گفتمان نه تنها زبان بلکه عرصه های دیگر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را نیز دربر گرفته و بدان ها شکل می بخشد. رویکردهای پسا ساختار گرایی و تحلیل گفتمان انتقادی در عین حال که تفاوت هایی در تعیین رابطه زبان و گفتمان و یا در چگونگی پیوند امور گفتمانی و فراگفتمانی دارند، در تحلیل زمینه های اجتماعی و عوامل تأثیر گذار از قبیل قدرت و ایدئولوژی تا حدود زیادی هم دستان اند. گفتمان در تولید و باز تولید قدرت و ایدئولوژی و روابط نابرابر تأثیر داشته و در عین حال خود گفتمان بر ساخته و تأثیر گرفته از این عوامل است. در واقع گفتمان هم سازنده و هم ساخته شده است. در این تحقیق بر اساس نظریه گفتمانی نورمن فرکلاف که گفتمان را به مثابه کردار اجتماعی زبان در نظر می گیرد و همچنین دیدگاه های پسا ساختار گرایانه لاکلاو و موفه به تحلیل گفتمان نشریه دانشجویی خاک پیرامون مسأله قومیت می پردازیم. بدین معنی که با تحلیل متنی و بینامتنی مطالب نشریه خاک چگونگی بازنمایی مسأله قومیت و چیستی گفتمان بر ساخته این نشریه در مورد قومیت مورد تحقیق و بررسی قرار می گیرد.

تحلیل گفتمان به مثابه تحلیل متن

تحلیل متن به عنوان جزئی جدایی ناپذیر از فرایند تحلیل انتقادی گفتمان امروزه بیش از پیش مورد توجه گفتمان شناسان واقع شده است. تسلط نگرش های ساختی-کارکردی بر جامعه شناسی از طرفی و حاکمیت نگرش های مارکسیستی از نوع کلاسیک آن بر حوزه ی اندیشه و عمل سیاسی تا کنون مانع از آن شده بود

که روش واکاوی متنی به عنوان یک روش تحقیق موثق و پذیرفته شده در حوزه‌ی علوم اجتماعی مدنظر قرار گیرد. چرخش زبان‌شناختی و مرکزیت یافتن زبان در مطالعات فلسفی و جامعه‌شناختی و بروز و نمود آن در مطالعات پسا‌ساختارگرایی و جریان پسا‌مارکسیسم به نوعی اهمیت و جایگاه متن را در شناخت جامعه و کنشگران آن تحقق بخشید. تحلیل متن و یا به تعبیری دقیقتر تحلیل بافت متن، بخشی از فرایند تحلیل گفتمان را تشکیل می‌دهد که امروزه در عرصه مطالعات اجتماعی و فرهنگی اهمیت ویژه‌ای یافته است. «تحلیل متن متشکل از دو شکل مختلف است که مکمل یکدیگرند: تحلیل زبان‌شناختی و تحلیل بینامتنی». (فرکلاف، ۱۳۷۹، ۱۱۷)

تحلیل زبان شناختی علاوه بر بررسی سطوح مختلفی از قبیل (واج شناسی، معنا شناسی، دستور زبان در زمینه تحلیل جمله و واژگان) به بررسی ساختار متن و انسجام بین واحدهای مختلف آن نیز می‌پردازد. «تحلیل زبان شناختی نشان می‌دهد که چگونه متون از نظام‌های زبانی (در معنای وسیع کلمه) به نحو گزینش‌گرانه بهره می‌گیرند.....». (همان، ۱۲۲)

در حالی که تحلیل زبان شناختی توجه خود را بر متن و چارچوب ساختاری آن متمرکز می‌کند تحلیل بینامتنی بر عوامل و تأثیرات بیرونی آن تأکید می‌نماید. «...تحلیل بینامتنی همچنین حلقه‌ی واسطه‌ی زبان و بافت اجتماعی است و خلاء موجود میان متن‌ها و بافت‌ها را به شایستگی پر می‌کند». (فرکلاف، ۷۹، ص ۱۲۳)

تحلیل زبان‌شناختی به تشخیص روش‌ها و اهداف ابداع واژگان، ترکیب‌های اصطلاحی و دستوری در یک متن برای نمونه "فاتلان بالفطره"، "اکاکاسیا" یا "آشوب طلب" پرداخته و در ادامه تحلیل بینامتنی به بررسی منشاء عناصر این ابداعات در گفتمان‌های نژادی، اجتماعی و سیاسی خواهد پرداخت.

«...تحلیل‌های بینامتنی نقش واسطه‌ی مهمی در به هم پیوستن متن و بافت دارند، تحلیل‌های بینامتنی مرکز توجه را به عمل گفتمانی تولیدکنندگان و مفسران متن معطوف می‌کنند که ویژگی آن به ماهیت عمل اجتماعی - فرهنگی بستگی دارد و این ویژگی‌ها در متن‌هایی که نسبتاً همگون یا نسبتاً ناهمگون‌اند متجلی می‌شود». (همان، ۱۵۸)

فرکلاف با نگاهی چندنقشی به متن به طور اخص و به زبان به طور اعم، سه سطح اساسی را برای تحلیل زبان رسانه‌ای در نظر می‌گیرد که شامل تحلیل متن رسانه‌ای، تحلیل کردار گفتمانی رسانه‌ای و تحلیل کردار اجتماعی رسانه‌ای می‌باشد. تحلیل متن رسانه‌ای در واقع همان توصیف متن و تحلیل واژگانی، دستوری و معنایی ساختار جملات یک متن می‌باشد. اما تحلیل کردار گفتمانی رسانه در واقع همان تحلیل بینامتنی است.

«کردار گفتمانی حد واسطه میان متن و کردار اجتماعی است و با استفاده از آن مردم از زبان برای تولید

و مصرف متن بهره می‌گیرند و بدان طریق متن به کردار اجتماعی شکل می‌دهد و همچنین از آن شکل می‌گیرد». (سلطانی، ۱۳۸۴، ۶۶)

کردار گفتمانی یک رسانه در واقع به قواعد و ویژگی‌های عام یک نوشته (برای مثال سرمقاله یک نشریه) پرداخته و با بررسی جایگاه و نقش آن در یک نظم گفتمان رسانه‌ای می‌پردازد. تحلیل کردار اجتماعی رسانه نیز به بررسی تمامی جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالب رسانه از قبیل یک سرمقاله که یک رویداد گفتمانی نامیده می‌شود می‌پردازد.

در این تحقیق بر اساس تحلیل انتقادی گفتمان با تأکید بر رویکرد فرکلاف به تحلیل متنی، بینامتنی و تحلیل کردار اجتماعی رسانه‌ای دانشجویی بنام نشریه خاک پیرامون قومیت پرداخته و نحوه‌ی بازنمایی و بر ساخته شدن مسأله قومیت را در چارچوب نظم گفتمانی حاکم بر این نشریه تحقیق و بررسی خواهیم نمود.

نشریه خاک

نشریه دانشجویی خاک که بصورت ماهانه در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران در صفحاتی محدود منتشر می‌شود تریبون گرایش چپ ارتدکس دانشجویی به شمار می‌آید. مطالب منتشر شده در این نشریه عموماً با رویکردی ترکیبی یافته از مارکسیسم-لنینیسم تجدیدنظر یافته و گرایش چپ رادیکال به تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و جهان پرداخته و با نامیدن جریان خود تحت عنوان چپ رادیکال و جنبش انقلابی مرزبندی خود را با نیروهای داخل و خارج حاکمیت بر اساس صفت پرولتاریایی مشخص می‌نماید. این نشریه بر این نظر است که مشکل اصلی ایران و جهان حاکمیت ساختارهای سرمایه‌داری بوده و در این میان امپریالیسم جهانی نقش اصلی را عهده‌دار است.

رویکرد ترکیبی این نشریه نه تنها اصلاحات در نظام سیاسی ایران را غیرممکن می‌داند بلکه بیشتر نیروهای سیاسی خواهان دمکراسی از قبیل جمهوری خواهان و جنبش‌های اجتماعی مختلف را بازپچه دست سرمایه‌داری جهانی دانسته و آن‌ها را نیروهایی ناتوان از برآوردن خواسته‌های واقعی مردم که به زعم آن‌ها ایجاد برابری از طریق انقلاب طبقاتی است تصور می‌کند.

نشریه خاک سعی دارد مرزبندی جریانی را که از آن دفاع می‌کند با تمام نیروهای اجتماعی و سیاسی داخل و خارج ایران به گونه‌ای شعاری و با استفاده از واژه‌ها و نمادهای انقلابی و رادیکال به گونه‌ای پرنرنگ نشان داده و هم زمان رویکردها و راهبردهای جریان‌های مزبور را تحت عنوان محافظه‌کار، عاملان سرمایه‌داری و یا عشیره‌گرا و کنشگر قومی به نقد بکشد. نویسندگان این نشریه در عین حال به مرزبندی درون گفتمانی پرداخته و گرایش‌های سیاسی چپ ایران از قبیل حزب توده و فدائیان و ... را تحت عناوین احزاب اردوگاهی، استالینیستی و مائوئیستی به نقد کشیده و از این طریق جریان مورد نظر خود را به عنوان

اصلی‌ترین و اصیل‌ترین مدافع رهایی طبقه کارگر معرفی می‌نمایند.

به نظر نویسندگان نشریه خاک طبقه پرولتاریا پراکنده و غیرسازمان یافته است و لذا آن‌ها وظیفه خود می‌دانند که به بازسازی تشکیلاتی این طبقه پرداخته و همچنین شرایط هم‌گرایی و نزدیکی جنبش‌های اعتراضی موجود در جامعه از قبیل زنان و دانشجویان را با این جنبش فراهم آورند. رویکرد کاملاً سلبی این نشریه مانع از ارائه یک راهکار سیاسی و اجتماعی انضمامی برای حل معضلات وضعیت موجود شده و لذا آلترناتیوها و سمت و سوی تغییرات مد نظر این نشریه با بیاناتی کلی و تعریف نشده ارائه داده می‌شود. بر اساس دیدگاه‌های این نشریه، سوسیالیسمی که باید توسط پرولتاریای انقلابی بنیان گذاشته شود جنبه‌ای ماکزیمالیستی داشته و شرایطی همچون از بین رفتن مالکیت خصوصی و دولتی، لغو کارمزدی، زوال و از بین رفتن دولت و بورکراسی و ... را دارا می‌باشد. در واقع نشریه آنتی-بورژوازی خاک که توسط بخشی از دانشجویان برآمده از طیف اعتراضی طبقه متوسط منتشر می‌شود رهایی کلیه بشریت را در سرلوحه کار خود قرار داده و با تمرکز بر مبارزه با امپریالیسم جهانی و ایده اتحاد کارگران جهان و همچنین نفی و طرد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و هر نوع مفهوم و هویت برآمده از ملت سعی در بیان آرمان‌ها و ایده‌های خود دارند.

توصیف متن

همچنانکه اشاره شد توصیف ساختار متنی از قبیل تحلیل جمله، واژگان و دستور زبان بخشی از تحلیل انتقادی گفتمان را تشکیل می‌دهد. پرسشی که به عنوان سؤال اول در این تحقیق مطرح می‌شود اینست که در متون نشریه خاک از چه تشبیه‌ها، استعاره‌ها و کنایه‌هایی و در کل از چه رمزهای زبانی در توصیف قومیت و مسئله ملی استفاده شده است؟ در این نشریه مسئله قومیت و جنبش‌های طرفدار حقوق قومی با واژگان و اصطلاحاتی اینچنین توصیف شده است:

«توحش و بربریت»، «زوزه کشی و عربده کشی قرون وسطایی قومی و نژادی»، «گنگسترهای سیاه و سوپر ارتجاعی»، «قبیله ای- عشیره‌ای»، «شناگر جهت جریان»، «ارتجاعی»، «فدرالچی»، «حاکمیت شبه فئودالی»، «احزاب ایلیاتی»، «قوم پرست»، «سناریوی سیاه»، «جریان ارتجاعی و ضدانسانی»، «ضد زن» و ...

بکارگیری هر کدام از عناصر استعاری و تشبیهی در توصیف قومیت و مشارکین در جنبش قومی دارای ابعادی سیاسی و اجتماعی و بار ایدئولوژیکی ویژه‌ای می‌باشد. «او[مایکل هلیدی] مدعی است که نظام زبانی، هم به عنوان "استعاره‌ای" برای فرایندهای اجتماعی عمل می‌کند و هم به عنوان "بیانی" از آن‌ها». (فرکلاف، ۱۳۷۹، ۳۴)

به عنوان مثال استفاده از استعاره‌ی سرطان برای توصیف شورش‌های جوانان، حامل این پیام ایدئولوژیکی

می‌باشد که این شورش‌ها عامل کشنده و خطرناکی برای پیکره‌ی اجتماع محسوب شده و به هر طریق ممکن باید به ریشه کن کردن آن‌ها اقدام نمود. لذا در چارچوب چنین فضایی که استعاره از پدیده‌ای اجتماعی بازنمایی می‌کند بار انتقادی و عدالت‌خواهانه این شورش‌ها به کلی نادیده گرفته می‌شود و صرفاً جنبه تهدیدآمیز، مبهم، مرگ‌آور آن‌ها برجسته‌سازی خواهد شد. فرکلاف به دانش رمزهای زبانی به عنوان یکی از ابعاد «دانش پایه‌ای» مشارکین در گفتمان اشاره می‌کند و بیان می‌دارد: «در هر یک از ابعاد چهارگانه «دانش پایه» عناصر ایده‌نولوژیک حضور دارند». (همان، ۳۶)

رمزهای زبانی به عنوان تحمیل‌کننده و جهت‌دهنده‌ی موقعیت و کنش اجتماعی مشارکین سعی در بازنمایی آن‌ها به گونه‌ای ایدئولوژیک می‌نمایند. مخرج مشترک رمزهای زبانی بکار گرفته شده توسط نشریه خاک در مورد قومیت و مشارکین جنبش قومی تصویری غیرمعقول و نامتمدن (توحش و بربریت)، خشونت طلب و جنگجو (گنگسترهای سیاه)، فرصت طلب (شناگر جهت جریان)، غیر مدنی و توسعه‌نایافته (قبیله‌ای / عشیره‌ای، شبه فئودالی)، ضد حقوق بشری (ضد انسانی، ضد زن) و دست‌نشانده (سناریوی سیاه) از آن‌ها بازنمایی می‌کند. بکارگیری چنین رمزهایی قبل از هر چیز متأثر از مدل خطی تحول تاریخی مدنظر ماتریالیسم تاریخی است. ماتریالیسم تاریخی تحول تاریخی را بر اساس شیوه‌های تولیدی کمون اولیه، کشاورزی، برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری در نظر گرفته و هر مرحله را بر اساس زیربنای اقتصادی و نیروهای تولیدی، دارای یک ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خاص می‌داند. رفتار اجتماعی توحش‌آمیز و بربریت‌گونه متعلق به دوران‌های اولیه زندگی بشر یعنی کمون اولیه و برده‌داری است. رفتارهای قبیله‌ای و عشیره‌ای، مردسالارانه و ضدانسانی را هم می‌توان به دوران فئودالی نسبت داد. همچنین دست‌نشانده بودن سرمایه‌داری جهان و بورژوازی داخلی منسوب به جنبش‌های قومی (به ویژه جنبش‌های کوردی) مسأله‌ای مربوط به مرحله حاکمیت سرمایه‌داری است. ماتریالیسم تاریخی به این واقعیت اشاره دارد که هر دوره با تحول ابزار و نیروهای تولیدی آن به دوره‌ی بعدی متحول شده و شیوه‌ی تولید مسلط آن تغییر خواهد یافت، لذا بر این اساس رفتارها و کنش‌های اجتماعی، فرهنگی که به عنوان روبنا محسوب می‌شوند بازتابی از زیربنای تولیدی بوده و در جریان تغییر زیربنا متحول خواهند شد. دانش رمزهای زبانی که نشریه خاک در توصیف قومیت از آن سود جسته است در واقع به گونه‌ای قلب ماتریالیسم تاریخی بوده و سعی در وارونگی مسیر تاریخ و یا اشاره به عدم تحول تاریخی دارد. هم‌خوانی یا تناقض‌گویی این نوع استفاده از اصل ماتریالیسم تاریخی مدنظر این تحقیق نبوده و صرفاً چگونگی استفاده از زبان و فضای استعاره‌ای آن در جهت اغراض ایدئولوژیک و تولید و بازتولید سلطه در چارچوب آن مدنظر قرار خواهد گرفت. ملی‌گرایی و جنبش‌های قومی پدیده‌ای مربوط به دوران مدرن بوده که محصول تغییرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی

گسترده‌ای به شمار می‌آید که بعد از انقلاب صنعتی در اروپا به وقوع پیوست.

« مفهوم نوین واژه «ملت» با در نظر گرفتن اسلافش فراتر از قرن هجدهم نمی‌رود». (هابس باوم، ۱۳۸۳،

۱۴)

با سست شدن نظم مسیحایی در اروپا موجودیت اجتماعی جدیدی به عنوان چارچوبی نوین برای حکومت ظهور یافت که در واقع همان واحد سیاسی ملت بود. لذا ملی‌گرایی و تلاش برای حاکمیت ملی خود پدیده‌ای مدرن بوده و بخش جدایی‌ناپذیری از پروژه‌ی سیاسی مدرنیته را تشکیل می‌دهد. همچنین هابس باوم از استعمارزدایی و انقلاب به عنوان عوامل محرکی در ظهور اصل ایجاد حکومت ملی بعد از جنگ جهانی دوم نام می‌برد که در واقع هر دو عامل به نوعی مکانیزم‌های اصلی تغییر و تحول در دوران مدرن به شمار می‌آیند. لذا می‌توان گفت که جنبش‌های ملی چه در وجهه استعمارستیزی آن و چه در چارچوب کشورهای که سلطه و تفوق نابرابر قومی در آن وجود دارد، به عنوان ابزاری در جهت دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی و اجتماعی عمل می‌نمایند. توصیف جنبش‌های ملی به عنوان جنبش‌های واپس‌گرا، طائفه‌ای و غائله‌ای با واقعیات علمی ناشی از مطالعه این جنبش‌ها همخوانی نداشته و صرفاً بنا به کارکردهای ایدئولوژیک بر ساخته و تولید خواهند شد. لذا می‌توان گفت آنچه در چهارچوب ملی‌گرایی، ارتجاعی و واپس‌گرا است صرفاً جریانی بنیادگرایانه است که بر اساس نژادپرستی و اعتقاد به خون پاک و ملت برتر بوجود آمده است. پدیده بنیادگرایی نیز صرفاً مختص ملی‌گرایی نبوده و می‌تواند در قالب طبقه و مذهب و جنس‌گرایی نیز بروز نماید. بنیادگرایی مذهبی که با هدف سلطه نگرش مذهبی ویژه‌ای بر تمامی جهان و حذف مذاهب و ادیان دیگر و همچنین بنیادگرایی جنسیتی با هدف تفوق یک جنس بر جنس دیگر (مرد سالاری یا زن سالاری) در کنار بنیادگرایی طبقاتی که در چهارچوب اصل دیکتاتوری پرولتاریا تئوریزه شده و مبتنی بر حذف یک طبقه بدست طبقه دیگر می‌باشد، همه از جمله نمودهای بارز بنیادگرایی به شمار می‌آیند. جنبش‌های قومی، طبقاتی و جنسیتی در غیر این صورت بنیادگرایانه، جنبش‌های اجتماعی مدنی به شمار می‌روند که بخش جدایی‌ناپذیری از پروژه‌ی مدرنیته محسوب خواهند شد. رویکرد نشریه خاک در قبال جنبش‌های ملی و قومی ناشی از نوعی بنیادگرایی طبقاتی است که هرگونه تمایز و دیگر بودگی را بجز تمایز طبقاتی نفی نموده و در صورت مواجهه با چنین تمایزاتی، حاملان آن را به دنیای ماقبل مدرن ارجاع می‌دهد. به تعبیر نشریه خاک دنیای مزبور دنیای عشیره‌ای و سنتی است که بارقه‌های مدرنیته در آن شکل نگرفته و مردمان آن بدلیل سنتی و ارتجاعی بودن به رفتارهای توحش‌گونه، خشونت بار و ضد بشری دست خواهند زد. رویکرد ایدئولوژیک متون نشریه خاک قومیت را در قالب استعاره‌ها و تشبیهات بکار گرفته به گونه‌ای بنیادگرایانه تقلیل داده و تمامی وجوه مدرن و دمکراتیک آن را به حاشیه رانده است.

واژگان توصیفی نشریه خاک بارمعنایی نژادپرستی و شوونیسم را بر جنبش‌های قومی به گونه‌ای عام حمل نموده و از تقسیم‌بندی وجوه مختلف و یا فهم کارکردهای متفاوت آن در مقاطع گوناگون سرباز می‌زند. در چنین مواردی خود رویکردهایی که به انکار و نفی نژاد پرستی می‌پردازند به عاملی در توجیه و باز تولید آن مبدل خواهند شد. «استدلال ون دیک (۱۹۹۲) این است که بسیاری، از الگوی آشنا و معروف تکذیب یا انکار نژادپرستی جهت پرهیز از رویارویی با رفتارها و نگرش‌های نژادپرستانه پیروی می‌کنند، ولی در عین حال همان الگوها توجه‌کننده نابرابری هستند». (هنوود و فونیکس، ۱۳۸۱، ۲۰۸ و ۲۰۹)

کاربرد واژگان نشریه خاک در مورد قومیت چنانچه اشاره شد تصویری شیطانی و منسوب به شر از آن ارائه داده و این تصویر در کلیه عبارات بکار گرفته شده این نشریه در مورد قومیت به گونه‌ای آشکار و واضح قابل تشخیص است. با توجه به اینکه این نشریه خود را مدافع جنبش سوسیالیستی چپ کارگری می‌داند، تأکید را بر قدرت‌رهایی بخش طبقه کارگر حمل نموده و از این طبقه به عنوان آونگارد و نماینده و رهبری‌کننده کلیه جنبش‌های پیشرو از قبیل جنبش‌های دانشجویی، زنان و معلمان نام می‌برد. در بیشتر مواردی که نویسندگان نشریه خاک مجبور به آمارگیری جنبش‌های اعتراضی و پیشرو جامعه فعلی ایران و ذکر نام آن‌ها شده‌اند نامی از جنبش قومی یا به تعبیر درست‌تر جنبش مخالف تبعیض قومی در میان نیست. به عنوان نمونه در سرمقاله شماره ۲۳ ی این نشریه آمده است:

«این قطب [چپ کارگری] مبارزاتش را بر پایه سه جنبش کارگری، دانشجویی و زنان با محدودیت مبارزات طبقاتی کارگران و جریانات سیاسی چپ رادیکال استوار می‌سازد». (متن شماره ۱)

برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

در واقع در چهارچوب استراتژی چپ رادیکال نه تنها هیچ جایگاه و ابزاری برای رفع ستم قومی و یا بیان حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و اقوام تعیین نشده بلکه اصولاً جریان‌ها و مشارکین جنبش قومی با استفاده از فضای استعاری و رمزهای زبانی به کار گرفته شده تخطئه شده و به حاشیه رانده می‌شوند. از نظر لاکلاو و موفه گفتمان، نظامی از نشانه‌ها بصورت شبکه‌ای است که بر اساس مکانیزم مفصل‌بندی، تثبیت معانی آن نشانه‌ها را به بار می‌آورند. «معنای نشانه‌های درون یک گفتمان حول یک نقطه مرکزی (nodal point) به طور جزئی تثبیت می‌شود. نقطه مرکزی، نشانه یادگیری مداوم برجسته و متمایزی است که نشانه‌های دیگر در سایه آن نظم پیدا می‌کنند و به هم مفصل‌بندی می‌شوند». (سلطانی، ۱۳۸۴، ۷۷)

برای مثال گفتمان پزشکی حول نقطه مرکزی بدن شکل می‌گیرد و نشانه‌های دیگر مربوط به حوزه‌ی پزشکی از قبیل بیماری، جراحی، درمان و ... حول این دال مرکزی و بر اساس ارتباط با آن گرد آمده و معنا می‌یابند، لذا تثبیت معنای یک نشانه لزوماً از طریق طرد معنای دیگر آن نشانه در درون آن گفتمان

انجام می‌پذیرد.

«لاکلاو و موفه (۱۹۸۵، ۱۱۱) معانی احتمالی نشانه‌ها را که از گفتمان طرد می‌شوند، حوزه‌ی گفتمان‌گونه‌گی (field of discursivity) می‌نامند. حوزه‌ی گفتمان‌گونه‌گی در واقع معانی‌ای است که از یک گفتمان سرریز می‌شوند: یعنی معانی‌ای که یک نشانه در گفتمان دیگری دارد و یا داشته است، ولی از گفتمان مورد نظر حذف و طرد شده‌اند تا یک‌دستی معنایی در آن گفتمان حاصل شود». (همان، ۷۸)

لاکلاو و موفه نشانه‌هایی را که در حوزه‌ی گفتمان‌گونه‌گی قرار دارند عنصر نامیده و آن‌ها را به عنوان نشانه‌هایی که هنوز در حوزه‌ی گفتمان وارد نشده و چندگانگی معنایی آن‌ها زدوده نشده، تعریف می‌کنند. هنگامی که عنصر مزبور به تقلیل چندمعنایی و لذا تثبیت معنا از طریق ورود به حوزه‌ی گفتمان دست یافت از عنصر به وقته تغییر ماهیت می‌دهد. همچنین آن‌ها دال‌ها و نشانه‌هایی را که محل نزاع گفتمان‌های متفاوت می‌باشند دال‌های شناور می‌نامند. برای مثال مسأله‌ی جمهوریت و رأی مردم محل نزاع گفتمان‌های اصلاح طلبی و محافظه‌کاری در ایران امروز بوده و هر کدام از آن‌ها سعی دارد معنای ویژه مورد نظر خود از این مفاهیم را تثبیت نماید. هر کدام از این گفتمان‌ها در صورت تفوق در تثبیت معنای جمهوریت و جایگاه رأی مردم به مفضل‌بندی و انسداد معنایی آن دست خواهد یافت. نظم گفتمان حاکم بر نشریه خاک حول نقطه مرکزی طبقه و تعبیر مربوط به آن از قبیل مبارزه‌ی طبقاتی، رهایی طبقاتی و هویت طبقاتی بر ساخته و بازسازی شده است. طبقه و جنبش طبقاتی به عنوان دال اعظم به مفاهیم دیگر موجود در گفتمان از قبیل سوسیالیسم، سرمایه‌داری، استثمار، رهایی انسان و انقلاب معنا بخشیده و بصورت موقت به تثبیت معنای آن‌ها یاری رسانده است. نظم گفتمان این نشریه به گونه‌ای است که قومیت و جنبش‌های خواهان حقوق قومی را به حوزه‌ی گفتمان‌گونه‌گی طرد می‌نماید. چنین نظم گفتمان‌های بر اساس منطق هم‌ارزی و منطق تفاوت به طرد هویت قومی و غیریت‌سازی از آن اقدام می‌نماید. بر اساس منطق هم‌ارزی هویت‌های مشابه و سازگار در کنار هم کلیت واحدی را تشکیل داده و به عنوان هویتی درونی در مقابل هویت طرد شده و بیرونی بر ساخته می‌شوند. پس منطق هم‌ارزی لزوماً منطق تفاوت را فرا می‌خواند و از طریق بیرون تهدیدکننده یا به تعبیر دریدا «بیرون سازنده»، هویت درونی تثبیت و مسدود خواهد شد. «هویت جمعی و گروهی نیز دقیقاً همانند هویت سوژه یا هویت فردی حاصل می‌شود. در اینجا نیز غیریت‌سازی اجتماعی (social antagonism) نقش اصلی را ایفا می‌کند. هر گفتمانی ضرورتاً نیاز به گفتمان رقیب دیگری دارد تا به واسطه آن هویت یابد». (همان، ۱۱۱)

در حوزه‌ی گفتمانی نشریه خاک «ما»ی پرولتاریا در مقابل «آن‌ها»ی بورژوا ساماندهی شده و هویت می‌یابد. ایجاد این تقابل دوگانه از طریق منطق هم‌ارزی به برجسته‌سازی «ما»ی کارگری و از طریق منطق

تفاوت به حاشیه‌رانی «آنها»ی بورژوازی منجر می‌شود. قومیت بر اساس ادعای این نشریه ترفند بورژوازی و ابزاری برای ادامه سلطه طبقاتی سیستم سرمایه‌داری است، لذا همگام با برجسته نمودن طبقه و استثمار طبقاتی، مسأله قومیت و تبعیض قومی به حاشیه رانده خواهد شد. «برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است». (همان، ۱۱۲)

در اینجا بخشی از عناوین مربوط به مقالات نشریه خاک که حاوی مکانیزم برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی می‌باشند مورد بررسی قرار می‌گیرند:

«طبقه کارگر، یک مفهوم سیاسی»، «ناگفته‌های ۸ مارس»، «مانیفست پیش به سوی هنر آزاد و انقلابی»، «فرهنگ، هنر، انقلاب و سوسیالیسم»، «نگاهی به امپریالیسم»، «فدرالیسم قومی: سناریویی در چالش با مدنیت جامعه»، «از اومانیزم پوپری تا میلیتاریزم پنتاگونی»، «جایگاه و کارکرد اصلی لیبرالیسم در ایران»، «دیکتاتوری پرولتاریا: گذار به رهایی»، «انقلاب رنگی» از اسطوره تا واقعیت».

برجسته‌سازی طبقه کارگر به عنوان دال مرکزی و دال‌های پیرامونی مرتبط با آن از قبیل انقلاب، سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا، جنبش دانشجویی، جنبش زنان، هنر انقلابی، هنر کارگری و ... موجب تثبیت معنایی و انسجام در حوزه‌ی گفتمان و طرد و حاشیه‌رانی دال‌هایی از قبیل امپریالیسم، اومانیزم پوپری، فدرالیسم، لیبرالیسم، سرمایه‌داری، انقلاب‌های رنگی و همچنین غیرت‌سازی و دشمن‌سازی از آن‌ها خواهد شد.

علاوه بر اینکه میزان محدودی از مطالب و عناوین این نشریه به مسأله قومیت و بازنمایی آن اختصاص یافته، در موارد بازنمایی شده نیز این مسأله به گونه‌ای ایدئولوژیک غیرت‌سازی شده و به حاشیه رانده شده است. برای مثال در ۷ شماره‌ی این نشریه تنها دو مطلب «فدرالیسم قومی: سناریویی در چالش با مدنیت جامعه» (متن شماره ۳) و «گزارش بیکر همیلتون و سند آزادی عشیره بارزانی» (متن شماره ۲) به طور مستقیم و یک مطلب «طبقه کارگر: اوضاع منطقه و قبیله‌گرایی» (متن شماره ۶) به صورت غیر مستقیم به مسأله قومیت پرداخته که آن هم با رویکردی آنتی/انترناسیونالیستی به حاشیه‌رانی و دشمن‌سازی از آن اقدام نموده است. در هیچ کدام از تصاویر روی جلد و پشت جلد شماره‌های نشریه خاک نمادی از قومیت و مسأله ملی دیده نمی‌شود. در تصاویر داخلی نشریه عکسی از مسعود بارزانی و کاندولیزا رایس در کنار هم دیده می‌شود که دال بر هم‌پیمانی امپریالیسم آمریکا و رهبران کردستان عراق می‌باشد. این تصویر در راستای حاشیه‌رانی و تقلیل مسأله قومی به توطئه امپریالیسم و منافع آن‌ها در منطقه خاورمیانه بکار گرفته شده است. در تصویر دیگری مسعود بارزانی در کنار پدرش ملامصطفی بارزانی قرار گرفته و نمایی از پرچم کردستان در زمینه عکس دیده می‌شود. این تصویر در راستای استراتژی گفتمانی مقاله‌ای تحت عنوان «گزارش بیکر- همیلتون

و سند آزادی عشیره بارزانی!!» (متن شماره ۲)، جنبش ملی کردستان عراق را محدود به حزب دمکرات کردستان عراق نموده و عشیره‌ای بودن و موروثی بودن سیستم رهبری سیاسی این حزب را با ایجاد ارتباطی بصری بین ملامصطفی بارزانی که رهبر عشیره بارزانی بوده و به عنوان رهبر حزب دمکرات کردستان عراق جنبش ملی کردها بر علیه رژیم ساقط شده بعث رهبری نمود و فرزند او یعنی رهبر فعلی همین حزب و رئیس حکومت اقلیم کردستان عراق به تصویر کشیده است. تصویر سمبل جنبش ملی کرد، به عنوان نشانه‌ی یک رهبر عشیره‌ای و یک نظام محدود قبیله‌ای بازنمایی شده و از طریق مکانیزم غیریت‌سازی به حاشیه رانده شده است.

دو تصویر دیگر در نوشته‌ای تحت عنوان «فدرالیسم قومی: سناریویی در چالش با مدنیت جامعه» (متن شماره ۳) به چشم می‌خورد که یکی از آن‌ها حاوی نوشته‌ای انگلیسی «**Stop Racism Now**» و دیگری عکسی از هیتلر و موسولینی را در کنار هم نشان می‌دهد. تصویر مربوط به شعار ضد نژادپرستی و عکس هیتلر و موسولینی که نمایندگان نازیسم آلمانی و فاشیسم ایتالیا می‌باشند، در جهت تقلیل ناسیونالیسم و جنبش قومی به نژادپرستی و جریان‌های فاشیستی و نازیستی عمل نموده و موازی با نظم گفتمانی نشریه به طرد و حاشیه‌رانی آن‌ها اقدام می‌نماید. یک گفتمان علاوه بر مرزبندی خود با گفتمان‌ها و عناصر دیگر تعیین‌کننده سمت‌وسو و موضوع کردارهای گفتمانی خود نیز می‌باشد. بدین معنی که گفتمان، کردارهای گفتمانی را در راستای اینکه چه چیز را، چگونه و چه وقت بازنمایی کنند به کار می‌گیرد. لذا در مواردی گفتمان، کردارهای گفتمانی را به هیچ نگفتن و سکوت در مورد یک پدیده وامی‌دارد. هیچ نگفتن و «بازنمایی هیچ» از یک پدیده یک سوگیری ایدئولوژیک جهت مقابله با پدیده‌ی مورد نظر به شمار می‌رود. چنانچه اشاره شد در استراتژی گفتمانی نشریه خاک که در تصاویر، نقل قول‌ها، اشعار و سرمقاله‌های این نشریه منعکس شده است در شکلی حداکثری در مورد مسأله قومیت و تبعیض قومی سکوت اختیار شده است. در مطلبی تحت عنوان «ایران، صحنه جدال آلترناتیوها» (متن شماره ۴) نویسنده مقاله در بیان ارائه آلترناتیو بر اساس خط‌مشی نشریه خصوصیات ساختمان سوسیالیسمی را که بناست در آینده بنیان گذاشته شود چنین توصیف می‌نماید:

«از بین رفتن مالکیت خصوصی و دولتی، لغو کارمزدی، داوطلبانه شدن کار، تضمین کلیه مایحتاج مادی و معنوی زندگی همه اعضای جامعه، زوال و از بین رفتن دولت و بورکراسی مافوق مردم و خودگردانی شورایی جامعه توسط اعضای آن، آزادی بدون قید و شرط بیان و احزاب، مطبوعات و...» (متن شماره ۴)

در سوسیالیسمی که بناست توسط طبقه کارگر در ایران بنیان گذاشته شود، بیشتر تضادها و نارسایی‌ها

حل و فصل شده اما اشاره‌ای به رفع تبعیض قومی و از بین رفتن ستم ملی نشده است. چنین سکوتی که در قالب یک کردار گفتمانی انتظام یافته و به انسجام گفتمان یاری می‌رساند در واقع ابزاری برای حاشیه‌رانی دال قومیت و مشارکین وابسته بدان می‌باشد. البته این مسأله می‌تواند حاوی حقیقت مهم دیگری نیز باشد و آن اینست که انقلاب کارگری و سوسیالیسم فرآورده آن نمی‌تواند مسأله قومیت‌ها را حل و فصل نماید، چرا که علاوه بر عدم اعتقاد به حقوق قومیت‌ها و اقلیت‌ها، هیچگونه برنامه و پروژه‌ای نیز در جهت حل این مسائل در اختیار ندارد.

تحلیل بینامتنی

تحلیل بینامتنی یکی از ابزاری مهم تحلیل انتقادی گفتمان است که به بررسی تأثیر گفتمانی متون بر یکدیگر می‌پردازد. یک متن می‌تواند در بینامتنیت با چند متن دیگر قرار گرفته که از این طریق می‌توان نحوه‌ی تأثیر و هم‌پیوندی گفتمان‌ها را با یکدیگر در چهارچوب متون تشخیص داد. فرکلاف تحلیل بینامتنی را متمرکز میان متن و کردار گفتمانی در نظر می‌گیرد.

«فرکلاف (همان، ۸۵) دو نوع بینامتنیت را از هم باز می‌شناسد که عبارتند از بینامتنیت صریح که به کارگیری مستقیم یک متن در متن دیگر، مانند نقل قول‌ها، اشاره دارد، و بینامتنیت سازنده که به استفاده از عناصری از یک نظم گفتمانی دیگر در یک متن باز می‌گردد». (سلطانی، ۱۳۸۴، ۱۲۸)

یکی از شیوه‌های تحلیل بینامتنی سازنده، سازوکار بیناگفتمانگی است که با استفاده از عناصر یک گفتمان توسط گفتمان دیگر و چگونگی بازنمایی آن در متون اشاره دارد. برای مثال در گفتمان نئوکان‌های آمریکا عناصری از گفتمان دینی کلیسا از جمله مخالفت با سقط جنین و همجنس‌گرایی دیده می‌شود. و یا در گفتمان اصلاح طلبی در ایران عناصری از گفتمان اصول‌گرا از قبیل عدالت، روحانیت و ولایت بکار گرفته شده است.

بر این اساس می‌توان گفت که گفتمان مارکسیسم-لنیسم یک حوزه‌ی بیناگفتمانگی از نظریه‌های مارکس و انگلس و تزه‌های لنین می‌باشد. به گونه‌ای که علاوه بر مفاهیم بنیادی طبقه و پرولتاریا، انقلاب و بورژوازی که در گفتمان مارکس و انگلس موجود است، عناصر جدیدی از قبیل حزب انقلابی، آوانگاردیسم، ایدئولوژی طبقه پرولتاریا در گفتمان مارکسیسم-لنیسم وجود دارد که صرفاً مربوط به تفاسیر و تجدیدنظرهای او بر اندیشه‌های مارکس و انگلس می‌باشد. در آثار مارکس دیدگاه مشخصی درباره‌ی مسأله ملی پرورنده نشده است. بیشتر آنچه را که مارکس درباره‌ی مسأله ملی بیان نمود در چهارچوب بیان‌نامه‌های سیاسی و مطالبی است که در آن به مسأله ایرلند پرداخته شده است. براساس آموزه‌ی انترناسیونالیستی مارکس مسأله ملی به نوعی مانع وحدت جنبش جهانی پرولتاریا محسوب شده و

همواره به عنوان ابزاری در دست بورژوازی بر علیه این اتحاد و انسجام جهانی جنبش سوسیالیسم بکار گرفته شده است. مارکس پیش‌بینی می‌کند که با توسعه صنعتی و جهانی شدن سرمایه‌داری مسأله ملی بکلی از بین رفته و جای آن را تعارض و تمایز طبقاتی خواهد گرفت.

«در حالی که بورژوازی هر ملتی هنوز در تلاش حفظ منافع ملی مختلف خود می‌باشد، صنایع بزرگ طبقه‌ای را بوجود می‌آورد که در بین همه ملت‌ها دارای منافع یکسان بوده و با ظهور این طبقه نیز، ملی‌گرایی بکلی از بین می‌رود.» (لوی، ۸۴)

هرچند مارکس در مطالبی که درباره‌ی مسأله ایرلند نوشت با بیان اینکه رهایی پرولتاریای انگلستان در گرو رهایی ایرلند خواهد بود تا حدودی نسبت به مسأله ملی و حق تعیین سرنوشت ملل از خود انعطاف نشان داد اما او همواره مسأله ملی را با نگاهی تقلیل‌گرایانه و اکونومیستی تحلیل نموده و آن را از چشم‌انداز بزرگتر انترناسیونالیستی می‌نگریست.

لنین اما در اثر برجسته خود تحت عنوان «حق تعیین سرنوشت ملل» نگاه تقلیل‌گرایانه اکونومیستی به مسأله ملی را رها نمود و آن را به مثابه یک مسأله سیاسی مستقل تحلیل کرد. لنین ستم ملی را محصول مناسبات سرمایه‌داری و امپریالیسم می‌دانست و در عین حال بر این باور بود که دولت دمکراتیک سوسیالیستی بدون وجود مرزها نمی‌تواند حیات داشته باشد. لنین تکامل سرمایه‌داری را منوط به سیستمی می‌دانست که دارای حد و مرز سیاسی باشد و همچنین تحول سرمایه‌داری به سوسیالیسم را نه به عنوان از بین رفتن مرزهای سیاسی بلکه همچون حالتی تصور می‌نمود که در آن ستم ملی رفع شده است. تحلیل لنین در دفاع از حق تعیین سرنوشت بر این اساس بود که در چهارچوب دمکراسی سوسیالیستی همه نابرابری‌ها و تبعیض‌های از جمله تبعیض قومی و ملی از بین رفته و این بدون به رسمیت شناختن اراده آزاد ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود ممکن نخواهد شد. لذا لنین بر خلاف مارکس مسأله ملی را از چهارچوب این نگرش صرف اقتصاد‌گرایانه که مسأله ملی را وابسته و بازتاب منفعل زیربنای اقتصادی می‌دانست خارج نموده و تا حدودی بدان حالتی نیمه مستقل بخشید. در مقایسه با مارکس و انگلس که ملیت و ملی‌گرایی را در چهارچوب سوسیالیسم چندان با اهمیت نمی‌دانستند لنین بین مفاهیم حق تعیین سرنوشت ملل، دموکراسی و سوسیالیسم تا حدودی موازنه ایجاد نمود. لنین با بیان اینکه «تغییر سرمایه‌داری به سوسیالیسم فقط از طریق برقراری کامل دمکراسی در تمام زمینه‌ها ممکن است» (لنین، ۵۳)، تحقق دمکراسی به عنوان پیش شرط سوسیالیسم را منوط به برقراری حق تعیین سرنوشت اقوام و ملت‌ها می‌دانست. با توجه به قومیت‌بازنمایی شده در چهارچوب گفتمان حاکم بر نشریه خاک می‌توان گفت که این گفتمان برخلاف ادعای خود مبنی بر دارا بودن صبغه‌ای لنینی، در این زمینه هیچ گونه اشتراکی با نظریات لنین در مورد مسأله قومیت‌ها نداشته و

هیچ بینامتنیتی با نوشته‌ها و آثار لنین در این زمینه حاصل نشده است. گفتمان حاکم بر نشریه مزبور اشتراک بیشتری با مفاهیم و رویکردهای مورد نظر مارکس و انگلس در مورد مسأله قومیت‌ها دارد تا با اندیشه لنین، البته بینامتنی حاصل آمده با مارکس و انگلس نیز تنها مربوط به بخشی از آثار آن‌ها از جمله ایدئولوژی آلمانی و مانیفست کمونیست در این زمینه می‌باشد. مارکس و انگلس آن‌جا که درباره‌ی مسأله لهستان و ایرلند به بحث می‌پردازند، به نوعی حق تعیین سرنوشت این ملت‌ها را با راهبرد انترناسیونالیسم پرولتاریایی خود پیوند می‌زنند. اما همچنان که مایکل لوی در مقاله مارکسیست‌ها و مسأله ملی بیان می‌دارد: «پشتیبانی از مبارزه‌ی لهستانی‌ها با هدف رهایی ملی، یکی از سنت‌های جنبش دمکراتیک کارگری سده‌ی نوزدهم به شمار می‌آمد. مارکس و انگلس اگر چه در پیوند با این سنت قرار داشتند اما پشتیبانی آن‌ها از لهستان کمتر در چهارچوب آن اصل دمکراتیک کلی می‌گنجد که بر استقلال ملت‌ها تأکید می‌کرد. این مسأله بیشتر بدین خاطر بود که لهستانی‌ها بر علیه روسیه تزاری یعنی پایگاه اصلی ارتجاع اروپایی و دشمن بنیانگذاران سوسیالیسم علمی، مبارزه می‌کردند.» (لوی، ۸۴)

متون نشریه خاک در زمینه قومیت بیشتر از آن که با متون مربوط به مارکس و انگلس و به ویژه لنین هم‌پوشانی داشته باشند، با متون مارکسیست‌هایی که تحت عنوان جنبش چپ رادیکال شناخته می‌شوند، دارای اشتراک بیناگفتمانی است. جنبش چپ رادیکال که رزا لوگزامبورگ، تروتسکی (قبل از ۱۹۱۷)، اشتراسر و پانکوک از جمله برجستگان آن به شمار می‌رفتند، در موضعی کاملاً مخالف با لنین و با تأکید بر انترناسیونالیسم پرولتاریایی با مسأله حق تعیین سرنوشت ملت‌ها مخالف بودند. تفکرات جنبش چپ رادیکال حاوی پیش‌فرض‌هایی درباره‌ی مسأله ملی بود که این پیش‌فرض‌ها نگرش کاملاً منفی و مبتنی بر طرد و انکار آن‌ها درباره‌ی مسأله ملی را توجیه می‌کند. نگرش آن‌ها به طور عام مسأله ملی را مسأله‌ای خیالی و انتزاعی دانسته که بر ساخته بورژوازی بوده و بصورتی نظام‌مند در خدمت بورژوازی ملی و سرمایه‌داری جهانی ایفای نقش خواهد نمود. در چهارچوب رویکرد کاملاً اکونومیستی جنبش چپ رادیکال ملت صرفاً وجهه‌ای فرهنگی داشته و لذا نباید به عنوان یک ساخت واقعیت پیدا کند چرا که در این حالت تبدیل به پدیده‌ای سیاسی و اقتصادی شده و به ابقاء و بازتولید سرمایه‌داری کمک خواهد نمود. لذا آن‌ها جنبش‌های ملی را جنبش‌های ارتجاعی و خرده بورژوایی توصیف می‌نمودند که بر اساس تعبیری جبری و اکونومیستی از تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) حرکت‌هایی برخلاف مسیر پیشرفت تاریخ و واپسگرا تلقی می‌شدند.

ناسیونالیسم بورژوازی به تعبیر آن‌ها مانع اتحاد پرولتاریای جهانی و تحقق انترناسیونالیسم کارگری خواهد شد. تأثیر گفتمان جنبش چپ انقلابی پیرامون قومیت بر گفتمان نشریه خاک، در کردارهای گفتمانی، رمزهای زبانی و نظم گفتمانی متون آن کاملاً مشهود و آشکار است.

« بی ثباتی عمومی سرمایه‌داری و ناسیونالیسم را به عنوان ایدئولوژی سرمایه‌داری داخلی در جهت رقابت در عرصه جهانی و نیز سرکوب و همراه کردن مردم در عرصه داخلی همچنان زنده نگاه داشته است. بنابراین سرمایه‌داری همچنان که تاکنون بوده است برای تحقق اهدافی که ذکر شد، هنوز به ناسیونالیسم و " هویت ملی " نیاز دارد». (متن شماره ۵)

در این پاراگراف دال ملی‌گرایی و هویت ملی با دال بزرگتری بنام سرمایه‌داری معنا یافته و تعریف شده است. دال اعظم و مرکزی سرمایه‌داری به دال هویت ملی معنا بخشیده و بر اساس اصل منفعت و تداوم حیات خود موقعیت و جایگاه آن را تعیین می‌کند. در مقاله دیگری از نشریه خاک چنین آمده است:

«منافع طبقه کارگر و مبارزه وی بر ضد سرمایه‌داری چنین ایجاب می‌کند که کارگران کلیه ملل همبستگی کامل و بهم فشرده‌ترین وحدت را داشته باشند و به سیاست ناسیونالیستی از هر ملیتی که باشد جواب دندان‌شکن بدهند. در هریک از این حالات کارگر مزدور دستخوش استثمار است و لازمه مبارزه موفقیت‌آمیز بر ضد این استثمار و ارستگی پرولتاریا از ناسیونالیسم و بی‌طرفی کامل پرولتاریا در مبارزه بورژوازی ملت‌های مختلف برای بدست آوردن سود، در اولویت است. یکبار دیگر دست به دست هم دهیم و فریاد برآوریم: **WORKERS of the Lands Unite**». (متن شماره ۶)

نگرش کاملاً اکونومیستی و تقلیل‌گرایانه به مسأله ملی، سیاست ناسیونالیستی را به عنوان سیاستی بورژوایی بر ساخته و آن را در تقابل با سیاست طبقاتی و پرولتاریایی تعریف می‌نماید. استراتژی گفتمانی که استثمار را فقط دارای وجهه‌ای اقتصادی برمی‌شمارد در نهایت به این نتیجه گفتمانی خواهد رسید که ملی‌گرایی توجیه‌گر استثمار اقتصادی و عامل تفرقه و پراکندگی جنبش پرولتاریا بر ضد سرمایه‌داری داخلی و جهانی است. در چهارچوب این نظم گفتمان، دال ملیت و هویت ملی توسط نقطه مرکزی گفتمان یعنی پرولتاریا و سیاست طبقاتی آن به حاشیه رانده می‌شود. ارتجاعی و ضدمدرن بودن از دیگر تصاویری است که گفتمان کمونیستی نشریه خاک از پدیده‌ی ملت و ملی‌گرایی بازنمایی می‌کند. جنبش رادیکال چپ پرولتری بر اساس نگرش ماتریالیسم تاریخی، خود را مدرن‌ترین جنبش در طول تاریخ به حساب می‌آورد که در نهایت صورتبندی‌های سنتی و اشکال فئودالی حفظ‌شده در قالب نظام سرمایه‌داری را زیرورو نموده و با بنامودن ساختمان سوسیالیسم تمامی اشکال قبیله‌ای و پیشاسرمایه‌داری را نابود خواهد نمود. در مطلبی از نشریه خاک نویسنده با اشاره به طرح‌هایی که جنبش‌های ملی‌گرا در جهت حل مسأله قومی ارائه می‌دهند، از آن‌ها به عنوان سناریو نام برده و اینچنین به توصیف آن‌ها می‌پردازد:

« این سناریو که نتیجه‌ای جز بازگشت توحش و بربریت به دامان مدنیت جامعه و بازشدن راه برای زوزه‌کشی‌ها و عربده‌کشی‌های قرون وسطایی قومی _ نژادی گانگسترهای سیاه و سوپر ارتجاعی و

کشتارهای قومی همانند بالکان، عراق، رواندا و یوگسلاوی را در پی نخواهد داشت، مبارزات اجتماعی مردم را در سرایشی یک نزول مرگبار انسانی قرار خواهد داد. چپ رادیکال بنا به خصلت انترناسیونالیستی خویش، جدا از نتایج اقتصادی این نسخه، به جد با آن مخالف است». (متن شماره ۴)

استراتژی گفتمانی چپ رادیکال از طریق معنادار ساختن دال ملت و ملی گرایی با استفاده از مدلول روابط و رفتارهای قبیله‌ای و توحش آمیز، سعی دارد به بازنمایی وجهه‌ای ضد مدرن و ارتجاعی از این جنبش‌ها پرداخته و در نهایت آن‌ها را در کنار فاشیسم و نژادپرستی مسئول فاجعه کشتارهای جمعی و نسل کشی در سراسر جهان معرفی نماید. نظم گفتمانی انعکاس یافته در نشریه خاک دال قومیت و جنبش قومی را بر اساس مدلول‌های همبسته‌ای چون «بر ساخته منافع بورژوازی»، «ارتجاعی»، «ضدتاریخی» و در نهایت «محصول توطئه امپریالیسم» تعریف و پر می‌نماید.

«دوران نوین حیات سیاسی ناسیونالیسم کرد به ویژه در عراق، زمانی آغاز شد که توسط سیا زیر میکروسکوپ چنین شناسایی دقیق قرار گرفت و مفید بودن آن برای منصوب شدن به ماموریت ریاست "قوه مجریه"ی شبه دولت حاکم بر اردوگاه مخروبه عراق به تأیید رسید». (متن شماره ۲)

این گفتمان حوزه‌ی بینامتنی را با بخشی از اندیشه‌های مارکس و انگلس (نگرش‌های اکونومیستی) و همچنین نگرش‌های چپ رادیکال و به ویژه رزا لوگزامبورگ در مورد مسأله ملی تشکیل می‌دهد و با ارائه تفسیری ویژه از آن به مفصل‌بندی گفتمان چپ پرولتری یا کمونیسم کارگری خواهد پرداخت.

پیش فرض‌ها و دانش زمینه‌ای

دانش مشترک زمینه‌ای یکی از اجزای اصلی گفتمان را تشکیل می‌دهد که مشارکین گفتمان با بهره‌گیری از این دانش مشترک زمینه‌ای به تفسیر و کنش گفتمانی دست می‌زنند.

«به همین دلیل من منابع مورد استفاده‌ی مشارکین و تحلیل‌گر را منابع اعضای گفتمان یا دانش زمینه‌ای مشترک نام نهاده‌ام.» (فرکلاف، ۱۳۷۹، ۲۵۱)

تفسیر در واقع چگونگی بهره‌گیری مشارکین گفتمان از دانش زمینه‌ای در جهت پردازش گفتمان بوده و تبیین توجه به تغییرات دانش زمینه‌ای در ارتباط با ساختار اجتماعی و بازتولید آن در جریان کنش گفتمانی می‌باشد. دانش زمینه‌ای در واقع واسطه‌ی تأثیر ساختارهای اجتماعی بر گفتمان و همچنین تأثیرات گفتمان‌ها بر حفظ و یا تغییر ساختار است. دانش زمینه‌ای در مواردی پیش فرض‌های تبیین‌ناشده‌ای را خلق می‌نماید که این پیش فرض‌ها خود عامل کنش گفتمانی می‌شوند. پیش فرض‌ها علاوه بر تکیه به دانش زمینه‌ای می‌توانند از «عناصر مربوط به عقل سلیم» و همچنین از تجربه کلی و غیر مشخص مشارکین گفتمان بوجود آیند. بر اساس دیدگاه فرکلاف ساختارهای اجتماعی و نهادی از طریق دانش زمینه‌ای مشترک بر گفتمان‌ها تأثیر

گذاشته و دانش زمینه‌ای مشترک نیز با شکل بخشیدن به پیش فرض‌ها به انواع کنش‌های گفتمانی شکل می‌بخشد. اما دانش زمینه‌ای مشترک لزوماً منجر به تفسیر مشترکی برای تولیدکنندگان و مفسرین گفتمان نخواهد شد. فرکلاف دو نوع امکان متفاوت را به صورت روابط متفاوت با دانش زمینه‌ای مد نظر قرار می‌دهد:

« در مورد نخستین تولیدکننده‌ی متن رابطه‌ی هنجاری با دانش زمینه‌ای دارد. بدین معنا که او بر طبق دانش زمینه‌ای و به شکلی مستقیم عمل می‌کند. در مورد دوم، تولیدکننده رابطه‌ی "خلاق" با دانش زمینه‌ای دارد؛ یعنی از دانش زمینه‌ای استفاده می‌کند، اجزاء آن را به شکلی خلاق با یکدیگر ترکیب می‌کند و در نتیجه آن را تغییر می‌دهد.» (همان، ۲۴۸)

همچنین آنچه که باعث می‌شود مشارکین گفتمان روابط متفاوتی با دانش زمینه‌ای انتخاب نمایند به ویژگی‌های موقعیتی آن‌ها بستگی دارد. ویژگی‌های موقعیتی می‌تواند عادی و بدون مسأله و یا بحرانی و مسأله‌ساز باشد. در حالت اول که همان رابطه هنجاریست دانش زمینه‌ای حاوی هنجارهای متناسبی است که مشارکین گفتمان فارغ از بحران می‌توانند به صورت واضح و روشن بدان دست یابند اما در حالت دوم که رابطه خلاق نامیده می‌شود دانش زمینه‌ای، هنجارهای واضح و مشخص را بدست نداده و لذا چنین موقعیت مسأله‌سازی ایجاد رابطه خلاقانه و مبتنی بر جرح و تعدیل دانش زمینه‌ای را برای مشارکین گفتمان فراهم می‌آورد. بهره‌گیری خلاقانه از دانش زمینه‌ای در حالت تداوم و نظام مندشدن منجر به تغییر روابط اجتماعی خواهد شد.

« تا آنجا که مسیر خاص استفاده‌ی خلاق از دانش زمینه‌ای و تغییرات آن نظام‌مند باشد، ممکن است دگرگونی‌های بلند مدتی در دانش زمینه‌ای پدیدار شود و در نتیجه روابط اجتماعی زیربنای آن نیز متحول شود.» (همان، ۲۴۸)

متون مارکس و انگلس که خود بازنمایی ساختارهای نهادی و اجتماعی مشخصی می‌باشند حاوی دانش زمینه‌ای مشخصی در مورد قومیت بوده که پیش فرض‌های ویژه‌ای را برای مشارکین در گفتمان مارکسیسم تولید نموده است. می‌توان پیش فرض‌هایی را که گفتمان مارکس و انگلس براساس دانش زمینه‌ای خود در مورد مسأله ملی تولید نموده‌اند در موارد زیر بیان نمود:

۱. ملت پدیده‌ای خیالی و متافیزیکی است و نمی‌تواند همچون طبقه واقعیت بیرونی داشته باشد.
۲. ملت‌ها در مسیر تحول اقتصادی همانند دین و مذهب از بین رفته و نابود می‌شوند.
۳. تنها منفعت واقعی انسان منفعت طبقاتی است لذا منفعت ملی در تقابل با این منفعت اصیل و واقعی قرار می‌گیرد.

۴. پرولتاریا بی وطن است.

۵. ملی گرایی در راستای منافع بورژوازی و کاپیتالیسم قرار دارد.

۶. ملت و ملی گرایی فقط در چشم اندازی انترناسیونالیستی ارزش گذاری می شود.

چنین پیش فرض هایی برای مارکسیست ها که بعدها بعنوان مشارکین این گفتمان به تفسیر دانش زمینه ای آن دست زدند، کنش های گفتمانی و تفاسیر متفاوتی را در پی داشت. ویژگی های موقعیتی مربوط به روسیه تزاری باعث شد تا تئورسین اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، لنین؛ به ایجاد رابطه ای خلاق با دانش زمینه ای گفتمان مارکس و انگلس پیرامون قومیت دست زده و در نهایت تفسیر متفاوتی از آن به بار آورد. این تفسیر متفاوت در نهایت خود تبدیل به گفتمانی تحت عنوان مارکسیسم-لنینیسم گشته و بعنوان ایدئولوژی اصلی انقلابیون اکتبر روسیه بکار گرفته شد. تفسیر جدید لنین از گفتمان مارکس و انگلس که در نهایت دگرگونی بلندمدتی را در دانش زمینه ای مربوط به آن پدید آورد، روابط و ساختارهای اجتماعی جدیدی را ایجاد نمود. بر اساس تز «حق تعیین سرنوشت ملل» لنین، می توان تغییرات مربوط به دانش زمینه ای را در موارد زیر بیان نمود:

۱. ملت ها در مسیر تحول اقتصادی از بین نمی روند.

۲. تحقق سوسیالیسم منوط به تحقق کامل دموکراسی و این خود منوط به به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت ملل می باشد.

۳. ملت و ملی گرایی پدیده ای صرفاً اقتصادی یا فرهنگی نبوده بلکه یک پدیده سیاسی نیز هست.

۴. رهایی طبقه کارگر به تنهایی نمی تواند منجر به حل مسأله ملی شود.

جریان چپ رادیکال که اتفاقاً هم عصر لنین فعالیت می کردند، بنا به دارا بودن ویژگی های متفاوت موقعیتی، تفسیر کاملاً متفاوتی از دانش زمینه ای مربوط به گفتمان مارکس و انگلس در زمینه مسأله قومیت ارائه دادند.

تولید کنندگان متون نشریه خاک بعنوان مشارکین در گفتمان چپ رابطه ای کاملاً هنجاری با دانش زمینه ای گفتمان مارکس و انگلس و به ویژه گفتمان چپ رادیکال پرولتری منسوب به روزا لوگزامبورگ و دیگران برقرار نموده و به گونه ای کاملاً هماهنگ و بدون مسأله به تفسیر و ارائه کنش گفتمانی پرداخته اند. چنین رابطه ای باعث شده که بیشتر پیش فرض های گفتمان های مزبور بدون جرح و تعدیل یا بازنگری خلاقانه و بدون توجه به شرایط مکانی و زمانی در تفاسیر مربوط به قومیت و مسأله ملی بازتولید شود. براساس این پیش فرض ها:

۱. ملی گرایی به شوونیسم و نژادپرستی می انجامد.

۲. ملی‌گرایی پدیده‌ای ارتجاعی است و نمی‌تواند حامل نقشی انقلابی و مدرن باشد.

۳. ملی‌گرایی لزوماً در راستای منافع بورژوازی و امپریالیسم قرار داشته و بر ساخته خود آن‌ها می‌باشد.

چنین تفاسیری از مسأله ملی در صفحات قبل بر اساس متدهای مختلف تحلیل انتقادی گفتمان از متون نشریه خاک استخراج شده و مورد واکاوی و تحلیل قرار گرفت. این تفاسیر دارای کارکردهای ایدئولوژیک بوده و بنا به اینکه گفتمان‌ها بخشی از قلمرو ایدئولوژی‌ها به شمار می‌روند همچون آن‌ها به انقیاد و سوژه‌سازی عنصر قومیت می‌پردازند. (مک‌دائل، ۸۰)

تبیین؛ رابطه‌ی گفتمان و روابط قدرت*

تا کنون بر اساس توصیف و تفسیر متون که از مراحل مهم تحلیل انتقادی گفتمان به شمار می‌آیند و استفاده از ابزارهای آن‌ها از قبیل تحلیل واژگان، بررسی نظم گفتمانی، تحلیل بینامتنی و بررسی نحوه ارتباط دانش زمینه‌ای و پیش‌فرض‌ها با کنش گفتمانی، به تحلیل انتقادی گفتمان نشریه خاک پیرامون قومیت پرداختیم.

مرحله سوم که لایه عمیق‌تری از تحلیل انتقادی گفتمان را تشکیل می‌دهد تبیین متون است. در تبیین به رابطه بین متون و کردارهای گفتمانی با نهادها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی پرداخته می‌شود.

«هدف‌های مرحله تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی است؛ تبیین گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند؛ همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند». (همان، ۲۴۵)

در واقع تبیین دانش زمینه‌ای، هر گفتمان را به مناسبات قدرت در جامعه و نهادهای آن پیوند داده و بیان می‌دارد که عناصر گفتمان چه نوع تعاملی را با قدرت (اعم از حفظ یا تغییر آن) برقرار می‌سازد. مرحله تبیین تحلیل انتقادی گفتمان می‌تواند در قالب سه پرسش از یک گفتمان معین مطرح شود:

۱- عوامل اجتماعی: چه نوعی از روابط قدرت در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی در شکل‌دادن این گفتمان موثر است؟

۲- ایدئولوژی‌ها: چه عناصری از دانش زمینه‌ای که مورد استفاده واقع شده‌اند دارای خصوصیات ایدئولوژیک هستند؟

۳- تأثیرات: جایگاه این گفتمان نسبت به مبارزات در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی چیست؟ آیا این مبارزات علنی است یا مخفی؟ آیا گفتمان یاد شده نسبت به دانش زمینه‌ای هنجاری است یا

* در این قسمت از ذکر کامل بخش مربوط به تبیین گفتمان نشریه خاک پیرامون قومیت بنا به دلایلی خودداری شده است. (نویسنده)

خلاق؟ آیا در خدمت حفظ روابط موجود قدرت است یا دانش زمینه‌ای جهت دگرگون ساختن آن عمل می‌کند؟ (همان، ۲۵۰)

نتیجه‌گیری

نظام معنایی گفتمان چپ رادیکال در مورد مسأله قومیت بر اساس تحلیل مراحل شکل‌گیری این گفتمان و بینامتنیت آن با گفتمان‌های دیگر می‌توان مورد بررسی قرار داد. مرجع گفتمانی بازنمایی قومیت و مسأله ملی در نشریه‌ی دانشجویی خاک، نظام معنایی چپ رادیکال می‌باشد که منشأ خارجی آن به نگرش‌های جریان چپ رادیکال در روسیه و کشورهای اروپای شرقی در اوایل قرن بیست و منشأ داخلی آن در پیوند با جریانی تحت عنوان چپ کارگری قرار گرفته است. این نشریه در برساختن مسأله قومیت در ایران بر اساس دانش زمینه‌ای و مولفه‌های گفتمانی ویژه‌ی خود، دارای حوزه‌ی بیناگفتمانگی با گفتمان‌های چپ ارتدکس، بنیادگرایی پان‌ایرانیستی و تمامی طیف‌های ضدامپریالیستی و جهان‌سوم‌گرایانه اعم از نوع سکولار و مذهبی آن می‌باشد. بر اساس تصویر بازنمایی شده از قومیت در نشریه خاک، مسأله قومیت مربوط به جامعه‌ای عشیره‌ای و قبیله‌ای است که هنوز مفهوم انسان و شهروند به معنای مدرن در آن شکل نگرفته و لذا مشارکین جنبش قومی و به تعبیر درست‌تر مخالفین تبعیض قومی به‌عنوان عناصری واپسگرا و ایلیاتی برجسته‌سازی می‌شوند. بر اساس مکانیزم حاشیه‌رانی گفتمان چپ کارگری، تمایز قومی و حقوق مربوط به مشارکان آن به حاشیه رانده شده و کلیه راهبردهای دمکراتیک و مدرن جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و تأثیر آن بر روند دمکراتیزاسیون جامعه نادیده انگاشته می‌شود. این گفتمان با اولویت بخشیدن به دال مرکزی خود یعنی مبارزه‌ی طبقاتی و تأکید بر رهبری این جنبش توسط پرولتاریا، دال‌های دیگر از قبیل تمایزهای هویتی و جنسیتی را که از جمله مهمترین ویژگی‌های جوامع مدرن می‌باشند مسکوت گذاشته و بر این اساس با علم‌نمودن اولویت مبارزه با سرمایه‌داری و امپریالیسم، مسأله دمکراسی و حقوق بشر را از اولویت خود خارج نموده است. قدرت گفتمانی پشتیبان چپ کارگری با استفاده از مکانیزم‌ها و کارکردهای زبانی از ابزار رسانه‌ای برای بازتولید و توزیع گفتمانی خود استفاده می‌نماید. در این مورد قدرت مزبور به‌عنوان متغیری مستقل رسانه‌ای دانشجویی همچون نشریه خاک را به‌عنوان متغیری وابسته تحت تأثیر قرار می‌دهد. خطاهای گفتمان چپ کارگری پیرامون قومیت تداوم تمامی کجروی‌ها و ناکامی‌های بخش اعظم جریان چپ ایرانی می‌باشد که با اولویت بخشیدن به صرف مبارزه و ضدیت با سرمایه‌داری و امپریالیسم و تأکید بر مدل جهان‌سوم‌گرایی (راه توسعه‌ی غیر سرمایه‌داری)، از پیگیری پروژه‌ی دمکراتیک و سوسیالیستی جریان چپ بازمانده و به سراشیبی سقوط و انحطاط گرفتار آمدند. (مقدم، ۸۵)

تحلیل انتقادی گفتمان نشریه دانشجویی خاک این واقعیت را آشکار می‌سازد که مشارکین و مدافعین این گفتمان با تأکید بر آنتاگونیسم طبقاتی، آنتاگونیسم جهان‌سوم / کشورهای توسعه‌یافته غربی (تفسیری ویژه از جهان‌سوم‌گرایی) و همچنین آنتاگونیسم تمایز قومی و هویتی/تمایز طبقاتی، به برساختن جهانی دوقطبی (سیاه و سفید) دست یازیده و با پناه بردن به آرمان و ایده‌آل کلیت (Totality) سعی دارند این قطبیت و تضاد را به یک کلیت یکدست و یا به تعبیری به متافیزیک کمونیسم (ولی،) تبدیل نمایند. بدون شک خلق چنین کلیتی یکدست و عاری از تضاد در عصری که بر اساس تضاد انبوه شکل گرفته است جز با خشونت و جنایت امکان‌پذیر نخواهد بود.

فهرست متون مورد بررسی نشریه دانشجویی خاک:

متن شماره ۱: بررسی اوضاع سیاسی و مسیر تحولات آتی ایران، دی ۸۵، شماره ۲۳

متن شماره ۲: گزارش بیکر - همیلتون و سند آزادی عشیره بارزانی!!، اسفند ۸۵، شماره ۲۴

متن شماره ۳: فدرالیسم قومی: سناریویی در چالش با مدنیت جامعه، دی ۸۵، شماره ۲۳

متن شماره ۴: ایران، صحنه جدال آلترناتیوها، اسفند ۸۵، شماره ۲۴

متن شماره ۵: برخورد با جهانی شدن: کدام رویکرد؟، سال سوم، شماره ۱۳

متن شماره ۶: طبقه کارگر، اوضاع منطقه و قبیله‌گرایی، سال سوم، شماره ۱۳

برخی از منابع:

- فر کلاف، نورمن (۱۳۷۹) تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه‌ی گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۴) قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نشر نی.
- بالمر، مارتین و سولوموز، جان (۱۳۸۱) مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم، ترجمه‌ی پرویز دلیرپور و سیدمحمد کمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مقدم، والتین (۱۳۸۵) ایران پس از انقلاب، ویراسته‌ی هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین، ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاد، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- هابس باوم، اریک جی (۱۳۸۳) ملت و ملی‌گرایی، ترجمه‌ی علی باش، مشهد: انتشارات مهر دامون.
- لوی، مایکل (۱۳۸۴) مارکسیست‌ها و مسأله ملی، ترجمه‌ی دانیال ایمانی، فصلنامه زیربار، شماره‌ی ۵۶ و ۵۷.
- لنین، و. ای (۱۳۵۳) منتخب آثار لنین، انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور.
- ون‌دایک، تنون‌ای (۱۳۸۲) مطالعاتی در تحلیل گفتمان، ویراسته‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی، گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- مک‌دائل، دایان (۱۳۸۰) نظریه‌های گفتمان، ترجمه‌ی حسین علی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان.